

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ (۱) قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (۲) نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (۴) إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (۵) إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا (۶) إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا (۷) وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا (۸) رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا (۹)﴾

سوره مبارکه «مزمل»، «علم بالغلبه» است؛ لذا همان طوری که بارها ملاحظه فرمودید تفسیرهایی که از اهل سنت و از ما از قبل از هزار سال در دسترس هست، آنها این طوری می نویسند: «السورة التي يذكر فيها المزمل»؛ 'مثل «يذكر فيها الفيل»، «يذكر فيها الانعام». مگر آن سوره هایی که در لسان خود معصوم (علیه السلام) نام گذاری شده باشد؛ مثل «فاتحة الكتاب» و امثال آن، وگرنه سوره «بقره»، سوره «انعام» و اینها «علم بالغلبه» است؛ لذا در آن تفسیرهای قبل از هزار سال، چه از ما، چه از آنها دارد که «السورة التي يذكر فيها البقره».

سوره «مزمل» در اوایل بعثت نازل شد، گرچه برخی ها بر آن هستند که در مدینه نازل شد، به استناد آخرین آیه این سوره که بیست آیه دارد؛ ولی در اوایل بعثت نازل شد. سوره هایی که در اوایل بعثت نازل می شود، در حقیقت معرّف قرآن کریم است که این کتاب چیست؟ اینکه ادعا کرد این کتاب جامعه را زنده می کند؛ یعنی چه؟ یعنی جامعه

خواییده را بیدار می‌کند. جامعه بیدار را به پا نگه می‌دارد. جامعه به پا خاسته را هوشمند می‌کند. جامعه هوشمند شده را می‌گوید حرف نزن، بین من چه می‌گوییم! این کتاب جامعه را زنده می‌کند که ﴿اسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا یُحْیِیْکُمْ﴾^۱؛ ما یعنی به برکت این نظام و انقلاب، در صدد این هستیم که جامعه زنده باشیم.

همین کتاب، حجاز را که حجاز یک حیاط خلوتی بود برای دو امپراطوری. آن روز یک امپراطوری در شرق حجاز بود به نام ایران و یک امپراطوری در غرب حجاز بود و شمال غربی آن، به نام روم. ایران که کشور سلطنتی و کشور پادشاهی نبود، ایران کشور شاهنشاهی بود. از چند هزار سال قبل تا انقلاب اسلامی به عنوان یک کشور شاهنشاهی بود؛ یعنی قطب سلطنت شرق بود. کشور شاهنشاهی کشوری بود که کشورهای کوچک مجاور به او مالیات می‌دادند، تحت قطب سیاسی او بودند. این حجاز که حیاط خلوت این کشور بود، این را به آسانی فتح کرد. روم را هم که یک امپراطوری قدری بود، فتح کرد با همین قرآن فتح کرد. الآن ما بر آن نیستیم که جایی را بگیریم؛ اما بر آن هستیم که کسی مزاحم ما نباشد. تنها راه حفظ نظام و حفظ انقلاب بازگشت به قرآن است که قرآن چه می‌خواهد بگوید و چه دستوری به ما می‌دهد.

فرمود حرف نزن! بین من چه می‌گوییم. اینکه دارد: ﴿اِذَا قُرِیَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهُ وَانْصِتُوْا﴾^۲، این برای مجلس ختم که نیست، حرف نزن؛ یعنی حرف نزن! ببینید در بحث‌ها اگر استاد دارد حرف می‌زند، کسی در وسطش حرف‌های خود را بزند نه حرف استاد معلوم می‌شود نه حرف او. این باید گوش بدهد، وقتی حرف استاد تمام شد، آن وقت اگر نقدی دارد، نقد بکند. می‌فرماید شما که قرآن می‌خوانی نه تنها حرف نزن؛ یعنی حرف نزن! یک؛ اشکالی که داری فعلاً بگذار در ذهن خودت بماند، دو؛ وسط تفسیر قرآن حرف خودت را نگو، بگذار بین او چه می‌گوید، اگر خوب

۱. سوره انفال، آیه ۲۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

فهمیدی، حالا اشکال داری یا سؤالی داری، از آن به بعد آزاد هستی. قرآن جلوی فهم و نقد و اعتراض و اشکال را که نگرفته است، قرآن گفته بگذار حرف من تمام بشود بعد شما هر چه می‌خواهی بگو. این ﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾، این یک هرمنوتیک قوی و غنی است. هر جایی که باشد همین‌طور است، نهج‌البلاغه باشد، کتاب دیگری باشد، هر کسی دارد حالا نهج‌البلاغه تفسیر می‌کند، قرآن تفسیر می‌کند، فقه می‌گوید، اصول می‌گوید، شما وسط حرف کسی حرف نزنید، اگر فقیهی دارد درس فقه می‌گوید، اگر دارد درس می‌گوید: ﴿فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾، این مخصوص قرآن نیست، این یک ادب هرمنوتیک هست فرمان فهم متن است. شما حرفی دارید بگذارید که متکلم حرفش تمام شود بعد اشکالتان را بگویید، سؤالتان را بگویید و این پاسخ دارد؛ اما وسط حرف قرآن حرف نزنید؛ یعنی تفسیر به رأی نکنید. الآن کسی در صدد این نیست که کشورگشایی کند، در صدد این است که روی پای خود بایستد این حداقل است! آن کریمه‌ای که دارد: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً﴾^۱، حالا ما که در صدد آن فیض نیستیم که جای دیگری را بگیریم، ما می‌خواهیم ولو قلیل هم باشیم روی پای خودمان بایستیم، همین! حرف نظام این است، حرف انقلاب این است، حرف مسئولین این است، حرف رهبر این است، حرف همه ما این است که به هر حال کسی مزاحم ما نباشد. چگونه شد این حجازی که حیات خلوت این دو قطب بود، هر دو را رام کرد؟ همین کتاب رام کرد. عرب که چیز دیگری نداشت؛ لذا بخش‌های وسیعی از اوایل نزول قرآن کریم معرف این کتاب است که این کتاب چیست؟ چگونه نازل شده است؟ چه وقت نازل شده؟ چه کسی آورده؟ شما چه وقت باید گوش بدهید؟ پیغمبر با اینکه وجود مبارک حضرت (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) قطب عالم است، وقتی حضرت امیر خود را در خطبه نهج‌البلاغه، خطبه شقشقیه فرمود: «وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى»^۲

۱. سوره بقره، آیه ۲۴۹.

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۳.

من قطب دین هستم، من قطب سیاست هستم، وجود مبارک پیغمبر به طریق اُلی است. مرحوم کلینی یک مقدمه هشت، ده صفحه‌ای دارد در همین جلد اول، این مقدمه را مرحوم میرداماد در *الرواشح السماویه* شرح کرده،^۱ آخرین خط مقدمه مرحوم کلینی این است که «إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ وَ بِهِ يُحْتَجُّ وَ لَهُ الثَّوَابُ وَ عَلَيْهِ الْعِقَابُ»؛^۲ این حرف کلینی است در آخرین خط خطبه کافی که قطب فهم یک ملت، عقل آن ملت است. فرمود ملت اگر این فهم را داشته باشد، قطبی است. «إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ»، وقتی حضرت امیر دارد که من قطب هستم، وجود مبارک پیغمبر بالاتر است. خدا به این قطب می‌گوید روز برای تو سخت است که قرآن را بفهمی. باید شب باشد، آرام باشی، نخوابی، از خواب بیدار بشوی. ﴿يَا أَيُّهَا الْمُزْمَلُ﴾، این طوری! حالا که شما جامه‌ای در بر کردی، پتویی پیچیدی که می‌خواهی بخوابی، از خواب بلند شو! ﴿يَا أَيُّهَا الْمُزْمَلُ﴾، وقت خواب نیست، سحر است، بهترین فرصت برای فهم، سحر است، بلند شو، بین من چه می‌گویم! ﴿قُمِ اللَّيْلَ﴾، حالا همه شب بیدار باشی، خسته می‌شوی. ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛ مقداری از شب را بخواب ولی بعد باید بیدار بشوی. این حرف را من به تو روز بگویم می‌فهمی؛ ولی آن‌طور که باید بفهمی، نمی‌فهمی. سحر می‌خواهد: ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، حالا یا نصف لیل، یا ثلث لیل، یا ثلثی لیل، هر سه در این سوره آمده است: ﴿إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقِصَ مِنْهُ﴾؛ یا نصفی از شب، یا زائد بر نصف؛ یعنی ثلثین. یا ناقص از نصف؛ یعنی ثلث. یا ثلث یا نصف، یا ثلثین که هر سه در این سوره آمده، به هر حال بین وضع حال شما چطور است. در سحر بین من دارم چه می‌گویم: ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا﴾، چرا؟ برای اینکه روز فرصت‌های فراوانی برای کارهای دیگر داری، هم برای کارهای شخصی خود، هم برای شخصیت حقوقی خود، هم برای مدیریت جامعه، هم برای سؤال جامعه، هم برای مناظره، هم برای حل اشکال‌ها، هم برای سنگ خوردن‌ها، چون روز مزاحم

۱. الرواشح السماویه فی شرح الأحادیث الإمامیه (میرداماد)، ص ۳۹.

۲. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۹.

شما هستند. یک روز برای فحش دادن‌ها، همه اینها برای روز است. بعد ﴿وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ هست. در روز سرگرم این کارها هستید. در مدینه مدیریت داشتی، در مکه باید یا سنگ بخوری یا فحش بشنوی یا در صدد هجرت این و آن باشی و مانند آن.

﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾؛ برنامه‌های زیادی داری، اشتغالات فراوان است؛ اما شب است که آرام هستی. من قرآن را در بهترین ماه، یعنی ماه مبارک رمضان، در ظریف‌ترین و زیباترین فرصت، یعنی شب، در بهترین شب از شب‌های ماه مبارک رمضان، یعنی «لیلة القدر» نازل کردم: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۱ و قسمت‌های مهم را هم من شبانه با تو در میان می‌گذارم: ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، چرا؟ برای اینکه حرف من که حرف عادی نیست. این قدر سنگین است که توان فرساست؛ اما چهار مطلب هست، دو از اوصاف ثبوتی قرآن است، دو از اوصاف سلبی قرآن است. این امور اربعه را باید تو ای پیغمبر گوش بدهی!

یکی اینکه آن خیلی سنگین است، یکی اینکه آن خیلی آسان است، یکی اینکه آن اصلاً سنگین نیست، یکی اینکه آن آسان نیست. این چهار صفت دو تایش ثبوتی است، دو تا سلبی است. آنجا که می‌گوید سنگین است؛ یعنی محتوای وزین دارد، علمی است، حرف سهل و ساده و عوامی و عرفی در آن نیست. برهان قطعی است. برهان وزین است. وقتی می‌گوییم این حرف، حرف وزین است؛ یعنی علمی است. یعنی این‌طور نیست که هر کسی بفهمد، علمی است؛ اما آسان است؛ یعنی دل‌پذیر است. ما یک چیز بیگانه‌ای تحمیل نکردیم. همان که در درون شما، با فطرت شما خلق شد، همان را به صورت کتاب در آوردم؛ لذا فرمود: ﴿إِنَّا سُلِّقَىٰ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾، یک؛ ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾^۲ این دو. سنگین است؛ یعنی پُرمحتواست، علمی است، عالمانه است، محققانه است. آسان است، چون دل‌پذیر است. ما

۱. سوره قدر، آیه ۱.

۲. سوره قمر، آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰.

چیزی برخلاف فطرت نمی‌گوییم. اول شما را ساختیم، دوم برابر ساختار شما کتاب فرستادیم. شما را با عقل و عدل آفریدیم. همان‌طوری که هر انسانی از غسل لذت می‌برد، کسی یادش نداده است، از بوی خوب لذت می‌برد، کسی یادش نداده است. از ادب و احسان لذت می‌برد، کسی به او یاد نداده است؛ چه شرقی و چه غربی این زبان مشترک این هفت میلیارد بشر کنونی است، این زبان همه است، همه از ادب لذت می‌برند، همه از احترام لذت می‌برند، همه از عدل لذت می‌برند، همه از وفای به عهد لذت می‌برند، همه از ادای امانت لذت می‌برند، اینها را ما در درون همه نهادینه کردیم. بعد این را به صورت کتاب درآوردیم به نام قرآن، پس هم سنگین است، چون علمی است و برهانی است. هم آسان است، چون دل‌پذیر است. هم ﴿إِنَّا سَأْلُقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾، یک؛ هم ﴿لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾، آسان است، خیلی آسان است؛ اما سخت نیست، سنگین نیست؛ یعنی قابل فهم نباشد، برخلاف فطرت باشد، از آن قبیل نیست. سُسْتُ و بی‌محتوا هم نیست، پس این دو از اوصاف سلبی قرآن است؛ یعنی سنگینی برخلاف فطرت نیست، بی‌محتوا هم نیست. ثقیل است؛ یعنی با محتوا هست، بی‌محتوا نیست. خفیف و سبک و تهی مغز نیست.

فرمود این کتاب را تو همین‌طوری بخواهی یاد بگیری، نمی‌شود. تو ای پیغمبر باید شب بلند شوی، سحر داشته باشی، فقط باید گوش بدهی، ببینی من دارم چه می‌گویم. ﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ﴾ این است. ﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، حالا یا ﴿نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ﴾، چه کار بکن؟ این قیام لیل را گفتند ناظر به نماز شب است. در نماز چه کار باید بکنی؟ «حمد» می‌خوانی، سوره می‌خوانی یا اذکار می‌گویی، همه یا از قرآن است یا برداشت از قرآن است. ﴿رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾، در نماز اینها را بخوان، آن وقت آماده می‌شوی. می‌دانی که از نظر علمی باید عاقل باشی، از نظر عمل باید عادل باشی، جامعه را این راحت می‌کند.

اگر ما موجودی بودیم که بعد از چند سال می‌پوسیدیم، راحت بود؛ اما بعد از چند سال از پوست به درمی‌آییم، ما هستیم که هستیم که هستیم که هستیم! یک موجود ابدی باید کار ابدی بکند. کار ابدی در همین است. پیوند ناگسستنی با خدا، اعتصام به حبل او. فرمود این کتاب خیلی سنگین است! این کتاب یک طرفش به دست خود من است، من که کتاب را نینداختم به زمین - بارها عنایت فرمودید - وقتی خدا می‌گوید ما باران فرستادیم، غیر از آن است که بگوید ما قرآن فرستادیم. قرآن را نازل کرد؛ یعنی آویخت، باران را نازل کرد؛ یعنی انداخت. فرمود من که قرآن را نینداختم روی زمین. من قرآن را آویختم یک طرفش به دست من است، این مضمون در اول سوره «زخرف» است که ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾،^۱ فرمود: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ﴾؛^۲ این حبل متین پابینش عربی است، بالایش «علی حکیم» است، این دست من است، شما این را بگیرید.

اگر ما در مدت این انقلاب، این نظام ما، خود ما، همه ما این طور فکر می‌کردیم، نه از شرق هراسی داشتیم، نه از غرب هراسی داشتیم. ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾؛^۳ از خدا راست‌گوتر کیست؟! ما هرگز چنین فکری نداشتیم و نداریم که کشورگشایی کنیم، فرمود آنها که صدر اسلام بودند: ﴿كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فَتْنَةً كَثِيرَةً﴾؛ اما الآن ما در صدد آن نیستیم، در صدد این هستیم که کسی با ما کاری نداشته باشد و این می‌شود.

فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمُلُ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، فرمود: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»؛^۴ خیلی‌ها خواب هستند و خواب می‌بینند که چیزی دارند، هنگامی رفتن معلوم می‌شود که دستشان خالی است. آدم در عالم رؤیا خیلی چیزها را خواب می‌بیند، وقتی صبح شد، بیدار شد، می‌بیند که خبری نیست. فرمود: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»، خیلی‌ها

۱. سوره زخرف، آیه ۳.

۲. سوره زخرف، آیه ۴.

۳. سوره نساء، آیه ۱۲۲.

۴. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۰؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۹۳.

خیال می‌کنند که این مقام را دارند، آن سِمَت را دارند، آن پُست را دارند، این اختلاس را دارند، آن نجومی را دارند، بعد وقتی آخرهای عمر شد، معلوم شد که دستش خالی است!

فرمود اول باید بیدار شوید، یک؛ وقتی بیدار شدید، یک شبی دارید، یک روزی، دو؛ روز بحث‌های عادی فراوانی دارد، سه؛ شب تنهایی سحر داشته باشید، چهار؛ آن سحر را دریابید با گوینده این کتاب سخن بگویید، پنج؛ فرمود با دست من تماس می‌گیرید، با کتاب من تماس بگیرید. این ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾^۵ - این حبل را بارها ملاحظه فرمودید - این حبل یعنی طناب، این طنابی که در گوشه مغازه افتاده است، این مشکل خود را حل نمی‌کند. این کدام حبل است که به ما گفتند اعتصام کنید؟ این حبلی است که به جای بلندی بسته است، وگرنه حبلی که در کنار مغازه است، اعتصام به او چه اثری دارد؟ این طناب به دست کیست؟ فرمود: «أَحَدُ طَرَفَيْهِ يَدُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَالطَّرَفُ الْآخَرُ بِأَيْدِيكُمْ»^۶؛ این را بگیرید.

بنابر این اگر کسی خیال کرد - خدای ناکرده - دیگری بیفتد تا پای او را بگیرد، هر دو در عذاب هستند. اگر کسی در این صدد است که اگر - خدای ناکرده - دیگری افتاد، دستش را بگیرد، هر دو در رفاه هستند. فرمود بکوشید دست یکدیگر را که افتادند، بگیریم، نه پای یکدیگر را. اگر بخواهید روی پای خودتان بایستید؛ لذا وقتی حضرت امیر قطب است تو بالاتر یقیناً قطب هستی، اما این کتاب خیلی هم از تو عظیم است هم از او. گرچه در مقام نورانیت شما این چهارده نفر قرآن ناطق هستید؛ اما در مقام اثبات و عمل، به هر حال باید ببینید که قرآن چه می‌گوید.

﴿يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، چرا بلند شوید؟ برای چه چیزی بلند شوید؟ برای نماز. در نماز چه کار بکنید؟ ﴿رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾؛ اما در جریان حوادث روز که فرمود مشکلات فراوانی هست: ﴿تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾،

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۶. غرر الاخبار، ص ۶۲.

«تَبْتَلُ» مستحضر هستید که باب تَفَعَّلَ آن تَكَلَّفَ را نشان می‌دهد. آدم بخواد بد او، نقد او، اهانت او را تحمل کند، سخت است. این تَكَلَّفَ یعنی به زحمت چیزی را پذیرفتن. فرمود روزها خیلی حرف‌های بدی به شما می‌زنند، اهانت می‌کنند، استهزاء می‌کنند، فریه دارند، جنون دارند، اهانت استناد جنون است، شعر هست، کِهانت هست و مانند آن سحر هست، همه اینها هست. اینها را تَبْتَلُ بکن! یعنی با تَكَلَّفَ و رنج اینها را تحمل بکن؛ اما چقدر این کتاب شیرین است! در جریان ترتیل هر دو باب تفعیل است، فرمود: ﴿وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾، فعلش باب تفعیل، مصدرش هم باب تفعیل است؛ اما در مسئله چشیدن این زهر جامعه، فعلش باب تَفَعَّلَ و مصدرش باب تفعیل است: ﴿وَتَبْتَلُ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾، نه «تَبْتَلَا»! فرمود این درد را به تدریج بکش! این کتاب بوسیدنی نیست؟!

به هر حال درد را یکجا آدم بخواد تحمل بکند، از پا درمی‌آید. فرمود این بگوید شعر است، آن بگوید سحر است، آن بگوید کِهانت است، آن بگوید افتراء است، او بگوید از خود درآورده، اینها تک‌تک را آرام آرام بشنو و اینها را یکجا بخوای همه اینها را تحمل کنی از پا درمی‌آیی. این را که شنیدی، آرام تحمل بکن! ﴿تَبْتَلُ إِلَيْهِ﴾، «تَبْتَلَا» نیست؛ ﴿تَبْتَلُ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾، چون باب تفعیل این تدریج را می‌رساند و آن «تَبْتَلُ» تَكَلَّفَ است. آدم باید درد را تحمل بکند با تَكَلَّفَ تحمل می‌کند. درد را که به آسانی تحمل نمی‌کند.

فرمود بلند شو قرآن را بخوان! هر دو باب تفعیل است: ﴿وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾. با جامعه بددهن و بدزبان که روبه‌رو هستید: ﴿تَبْتَلُ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾، من نمی‌گویم یکجا همه دردها را تحمل بکن! اما به تدریج تحمل بکن. اینها به هر حال حل می‌شود و حل هم کرد.

بنابراین این سوره مبارکه که اوایل بعثت نازل شد، این معرفی قرآن است که من چه کسی هستم؟ قرآن چیست؟ در چه زمانی و در چه زمینی است؟ با چه کسی حرف می‌زنم؟ من دستوری می‌دهم، حالا اختصاصی به قرآن کریم

ندارد، هر کسی، در هر جایی بخواند حرف‌های عالمانه را بشنود و پیروراند، در وسط حرف استاد، گوینده یا نویسنده حرف نزنند. یک متنی را، ولو متن کمونیستی، انسان می‌خواهد باطل کند؛ اما کاملاً صد در صد، وقتی این یک فصل را دارد می‌خواند، برای ملحدین است، برای مشرکین است، برای کمونیست‌ها است، صد در صد باید که ﴿إِذَا قُرِئَ﴾ این کتاب، ﴿فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾، این قاعده‌اش است که بعد آدم بخواند اشکال بکند، اشکال وارد می‌کند؛ اما وسط حرف او حرف خود را بیاورد، معلوم نیست او چه گفته است! ممکن است اشکالش وارد نباشد.

این دستور البته درباره قرآن کریم با حرمت خاص است؛ اما یک فرمان هرمنوتیکی است. شما هر متنی را که بخوانید بخوانید بعد می‌خواهید رد کنید، رد نکنید؛ اما فقط صد در صد باید گوش بدهید، ببینید که آقا چه می‌گوید؛ لذا می‌بینید بعضی از اشکالات وارد هست، بعضی از اشکالات وارد نیست، برای اینکه وسط حرف او خودش دارد حرف می‌زند. اینکه دارد می‌خواند، وسط خواندن دارد نقد می‌کند، این ﴿فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ﴾^۷ است که ممکن است اشکالش وارد نباشد، برای اینکه هنوز حرف او روشن نشد.

قاعده این است که آدم حرفی را که می‌خواهد باطل کند، بسیار خوب! این آقا را ما می‌دانیم که حرف باطل می‌زند؛ ولی این یک ساعت یا نیم ساعتی که داریم حرف او را گوش می‌دهیم یا مقال او را گوش می‌دهیم یا مقالت او را می‌خوانیم، صد در صد به گوش باشیم. بعد آن وقت اشکال ما می‌شود وارد، برای اینکه فهمیدیم او چه گفته است. وسط حرف او حرف نزدیم.

درباره قرآن کریم اصلی است فوق اینها، آن فوق اینهاست؛ ولی منظور این است که روش گوش دادن سخن سخنان، روش نقد نوشته نویسنده این است که آدم صد درصد گوش باشد. بعد اشکال وارد و عمیق می‌کند؛ اما اگر وسط حرف او حرف بزند؛ یعنی همین که دارد می‌خواند، اشکال بکند، این می‌شود: ﴿فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ﴾.

فرمود این کتاب در این شرایط نازل شده، با این وضع نازل شده، عده‌ای دشمن هستند، مخالف هستند؛ اما تو «تَبَتَّل» بکن، نه «تَبَتَّلًا»، «تَبَتَّلًا»! یکجا بخوابی همه دردها را تحمل بکنی، سخت است. بدان من این کتاب را تجافی نکردم، تجلی کردم؛ یعنی باران که نازل می‌شود تجافی است، قرآن که نازل شده تجلی است. فرق بین این دو هم «قَدْ مَرَّ مَرَارًا» در تجافی اگر چیزی بالا هست، پایین نیست. وقتی پایین آمده، بالا نیست؛ مثل قطرات باران. در تجلی وقتی که بالا هست، بالا هست، پایین در میانه آمده، بالا هست و میانه. وقتی پایین آمده، بالا هست و میانه است و پایین. جا خالی نمی‌کند. فرمود: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٌ﴾، با این «علیّ حکیم» باید باشیم.

بنابراین حالا اینکه فرمود: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾،^۸ مقام برترش که مخصوص اهل بیت (علیهم السلام) است که خودشان قرآن ناطق هستند، حساب جدایی دارد؛ اما ما موظف هستیم در درجه اول بیدار باشیم: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا اتَّبَهُوا»، یک؛ وقتی بیدار شدیم بین شب و روز فرق بگذاریم، دو؛ بین شب و روز که فرق گذاشتیم، بهترین فرصت را انتخاب بکنیم برای قرآن فهمی، سه؛ آن وقت جامعه‌ای که این را دارد نه بی‌راهه می‌رود نه راه کسی را می‌بندد. حالا آن نعمت‌های الهی: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ﴾^۹ هم کنار آن هست.

فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، اینها یا بدل اوست یا عطف بیان اوست. «قلیل»؛ یعنی چه؟ قلیل که مبهم است! ﴿نِصْفَهُ﴾، چون نصف آن نسبت به کلّ قلیل است. حالا مخیر هستی یا نصف باشد یا ﴿أَوْ انْقُصْ﴾، «من

۸. سوره واقعه، آیه ۷۹.

۹. سوره اعراف، آیه ۹۶.

النصف» که ثلث باشد، ﴿أَوْ زِدْ﴾، «على النصف» که ثلثین باشد؛ لذا در آخرین آیه، یعنی آیه بیست این سوره دارد که ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ﴾ یا یک سوم یا نصف، یا دو سوم. اینکه فرمود یا نصف یا کمتر از نصف، می شود یک ثلث، یا بیشتر از نصف، می شود دو ثلث؛ فرمود بخیر هستی، فرصت در اختیار شماست.

حالا نماز شب بر وجود مبارک حضرت یک حکم دیگری دارد، بر مردم یک حکم دیگری دارد؛ ولی یک عده بودند که همراه حضرت این کارها را انجام می دادند. فرمود: ﴿وَ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ﴾، یک عده بودند که این کار را می کردند؛ البته این آخرین آیه ای که آیه بیست سوره مبارکه «مزمل» است، این را گفتند در مدینه نازل شده است؛ اما آن قسمتش را که مرحوم امین الاسلام دارد در مدینه نازل شده؛ یعنی صدر این سوره، آن ظاهراً تام نیست، اینها در مکه نازل شده است.

﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلُ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، چون غالب این برکات در شب نازل شده است. ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، آن سخت است که کل شب، چرا شب؟ برای اینکه ﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾؛ اشتغالات فراوانی داری. در مکه یک سلسله اشتغالات بود، در مدینه اشتغالات دیگری بود: ﴿نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ﴾، حالا بلند شدم چه کار بکنم؟ نماز بخوان. در نماز محور اصلی نماز قرآن است. «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»،^{۱۰} همین است. «حمد» و سوره که قرآن است، آن ذکر رکوع و سجود هم که به هر حال از قرآن است یا خود آیه است یا برداشت از آیه. ﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾^{۱۱} همین است. اصلاً از نماز صبح به عنوان ﴿قُرْآنَ الْفَجْرِ﴾، یاد کرده است. شما بررسی کنید در نماز چیزی غیر از قرآن هست؟ یا «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ» هست یا «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» هست یا «سبحان

۱۰. نهج الحق و كشف الصدق، ص ۴۲۴.

۱۱. سوره اسراء، آیه ۷۸.

الله» هست یا «الله اکبر» هست یا «بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ» است که «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، در آیات فراوانی این مضمون آمده که حول و قوه متعلق ذات اقدس الهی است. شما اول تا آخر، آخر تا اول نماز را بررسی کنید همین است یا به مطابقه از خدا سور آیات قرآن است یا برداشت از قرآن است؛ لذا از نماز صبح به عنوان قرآن فجر یاد کرده است. ﴿وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾، چرا؟ برای اینکه ما می‌خواهیم حرف سنگین بزنیم. حرف وزین علمی بزنیم. حرف وزین علمی را یک قلب امین و رسین تحمل می‌کند.

پرسش: ...

پاسخ: اما اینجا سخن از القا است، چون ما از بالا داریم القا می‌کنیم. با اینکه قول است، این قول را ما نینداختیم، بلکه آویختیم. این قول ثقیل است، وزین است. نه اینکه سخت باشد؛ وزین است؛ اما دل‌پذیر است. حرف‌های عقلی، حرف‌های عدلی، حرف‌های وفا به امر، حرف‌های عالمانه و محققانه است؛ اما حرف‌های دل‌پذیر است. به کسی دستور ندادند که تو از عدل لذت ببر، مگر به کسی گفتند که شما از گل یا از عسل یا از بوی خوب لذت ببر؟ سفارش کردند؟ همه را این‌طور آفرید. فرمود این عدل مثل بوی خوب است؛ چه شرقی، چه غربی، همین! ما شما را با این سرمایه آفریدیم. ما که شما را لخت خلق نکردیم. ما شما را با سرمایه خلق کردیم گفتیم این سرمایه را حفظ بکنید، اصلاً به ما گفتند؛ مثل دریا باشید، اینکه ادبای ما می‌گویند:

چو دریا به سرمایه خویش باش *** هم از بود خود سود خود بر تراش^{۱۲}

فرمود مثل بانک نباش، مثل موزه‌خانه نباش، مثل جای عتیقه نباش، آنها یک چار دیواری است که از جای دیگر

پول در آن می‌آید، کالا در آن می‌آید؛ اما کسی در دریا لؤلؤ و مرجان که نینداخت، او خودش ساخت.

فرمود: «چو دریا به سرمایه خویش باش»، دریا تازه زحمت می‌کشد، لؤلؤ و مرجان درست می‌کند، ما شما را با لؤلؤ و مرجان آفریدیم، این لؤلؤ و مرجان را حفظ بکنید: ﴿فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^{۱۲}؛ این طور نبود که ما را لخت خلق کرده باشد. تازه این ادبای ما می‌گویند که مثل دریا باش که لؤلؤ و مرجان را خودش ساخته است، ما می‌توانیم این کار را بکنیم. این اجداد ما، این نیاکان ما همین‌طور ساختند، این‌طور نبود که حالا قصه باشد و پیوند تاریخی نداشته باشیم، سند ما دستان است. مگر جز این است که حجاز یک حیاط خلوقی بود؟ مگر جز این است که دو قطب سیاسی آن روز در عالم بیشتر نبود؟ مگر نه آن است که کسی برای گرفتن حجاز اصلاً تیر خالی نمی‌کرد؟ مگر نبود که همین حجاز آمدند، این دو قطب را گرفتند؟ با چه چیزی گرفتند؟ الان ما که در صدد این نیستیم که کشورگشایی کنیم، ما در صدد این هستیم که کسی مزاحم ما نباشد.

بنابراین این کتاب حیات‌بخش است، به پیغمبر می‌گوید باید بیدار باشی تا ببینی من چه می‌گویم. به ما می‌گوید: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا اتَّبَهُوا»، قبل از مرگ بیدار بشوید، یک؛ وقتی بیدار شدید شب خود را از روز تشخیص می‌دهید، دو؛ شب شما که سحر است، برخیزید، ببینید ما چه می‌گوییم، سه. وقتی به پیغمبر آن‌طور می‌فرماید، ما اگر بخواهیم با این کتاب تماس بگیریم که این چه می‌گوید، ما را بسازد، باید همین کار را بکنیم.

پرسش: پس روایت «حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» چه معنا دارد؟

پاسخ: چون اینها دارند که ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾، ما چهار تا کلمه فارسی و عربی بلد هستیم، وقتی یک مقدار بالاتر برویم، دست ما خالی است، آنجا نه عبری است، نه عربی است، نه تازی است، نه فارسی. آن «علی حکیم» علم لدنی که می‌گویند آن فارسی نیست، عربی نیست، قواعد ادبی ندارد، اصول ندارد که ما با علم

اصول بخواهیم آشنا باشیم، آن اصلاً لفظ ندارد. فرمود: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ﴾، بعد به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾.^{۱۴} این علم لدنی یعنی همین! این خیلی سخت است ما اصلاً در زیارت‌ها که می‌رویم، خدا سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی را غریق رحمت کند! این در و دیوار را می‌بوسیم، این کار ماست، این ادب دینی است، این درست است؛ اما «زیارت جامعه» که می‌خوانیم، حوایج دنیای را می‌گوییم، حوایج سیاسی را می‌گوییم، حوایج تجاری را می‌گوییم، حوایج دیگران را می‌گوییم، شفای مرضا را می‌گوییم، اینها را می‌گوییم، درست است؛ اما وقتی به اینجا می‌رسیم می‌گوییم من، حالا یک روحانی، یک طلبه، یک شیعه، آمده در حضور حرم مطهر امام رضا «زیارت جامعه» دارد می‌خواند، می‌گوید: «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ»^{۱۵} این یعنی چه؟ این خیلی حرف است! اینکه شفای مریض و آمرزش پدر و مادر نیست. می‌گوید من یک محقق و دانشمند شیعه هستم، هر چه شما تحقیق کردید را دارم می‌گویم، این را به من بدهید. بعد بالاتر از آن، «مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ»^{۱۶} شما فرمودید که علم ما صعب مستصعب است، «لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^{۱۷} من می‌خواهم آن باشم. آدم مشهد می‌رود؛ یعنی این!

چه کسی به خود اجازه می‌دهد که به امام رضا بگوید من آمده‌ام آنچه را شما تحقیق می‌کنید، تحقیق کنم، این برای کیست؟ به ما گفتند بخوانید یا نگفتند؟ پس معلوم می‌شود راه باز است. اگر راه باز نبود که غی گفتند بخوانید! علم می‌خواهید آنجا، فهم می‌خواهید آنجا، فقه می‌خواهید آنجا، اصول می‌خواهید آنجا، کتاب می‌خواهید آنجا، نهج‌البلاغه می‌خواهید آنجا. من آمده‌ام محقق شوم؛ مثل علامه امینی بشوم؛ مثل علامه طباطبایی بشوم، پس آمده‌ام برای همین!

۱۴. سوره نمل، آیه ۶.

۱۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۵.

۱۶. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۵.

۱۷. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۹۵.

آنها هم سر جایش محفوظ است، جلوی آن خواسته را که نگفتند نگویید. از شفای مریض گرفته، ادای دیون گرفته، مغفرت موتا گرفته تا به اینجا رسیدن. آنها هم هست، اینها هم هست. آدم می‌رود به امام رضا می‌گوید من آمدم آنچه تو تحقیق کردی، می‌خواهم تحقیق کنم، این یعنی چه؟ به ما گفتند بخوانید یا نگفتند؟ حضرت که فرمود امام هادی (سلام الله علیه) که مخصوص ماست. اصلاً برای ما نوشتند. چگونه به امام رضا بگویند که من آمده‌ام، آنچه را شما تحقیق می‌کنید، تحقیق کنم؟

پرسش: منظور از «محقق» در اینجا ظاهراً تسلیم است.

پاسخ: نه، آن «سِلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكَ»،^{۱۸} حرفی دیگر است. آنچه را شما تحقیق کردید، من نه مقلد باشم، من می‌خواهم تحقیق کنم، محققانه بفهمم. آن مسئله «إِنِّي سِلِّمٌ لِمَنْ سَأَلَكَ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَ»، مسائل دیگری است. این اوج مقام است. به ما گفتند می‌توانید به اینجا برسید، چرا ما نرسیم؟

پرسش: می‌خواهد بگوید آنچه را شما حرف می‌زنید، من هم حرف می‌زنم؟

پاسخ: نه، محقق غیر از اینکه این «مُؤْمِنٌ بِمَا آمَنْتُ»،^{۱۹} آنها همه جملاتش سر جایش محفوظ است، «آمَنْتُمْ بِهِ ... أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ»؛^{۲۰} آنچه شما گفتید من تصدیق دارم مصدق هستم، آنچه شما فرمودید ایمان دارم، آنچه شما فرمودید من هم تابع او هستم، «إِنِّي سِلِّمٌ لِمَنْ سَأَلَكَ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَ»، اما نه.

پرسش: به دلیل «مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ»؟

۱۸. مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۷۴.

۱۹. زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص ۵۱۴.

۲۰. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۴.

پاسخ: بله، همین است، مذهب اشعری را باطل کردید، من با برهان باطل کنم. شما در همان جریان کارهایی که مأمون و اینها تشکیل دادند، فِرَق فراوانی تشکیل دادید، نَحْل و مَلَل تشکیل دادید، حرف همه آنها را باطل کردید، من هم محققانه می‌خواهم آنها را باطل کنم. اشعری می‌گوید باطل است، جبری می‌گوید باطل است، تفویضی می‌گوید باطل است، وهابی می‌گوید باطل است، من با برهان می‌خواهم اینها را باطل کنم. البته در هزارها نفر یک نفر هم ممکن است در شاگردان اینها باشد «مُحْتَمِلٌ لِّعِلْمِكُمْ». گاهی می‌بینید انسان چیزهایی به ذهنش می‌آید که نمی‌فهمد از کجا گرفته! مشاهد مشرقه همین‌طور است، گاهی می‌بینید یک آدم عادی است، فرزندی خدا به او داد که او کشور را دارد احیا می‌کند. اصلاً نمی‌داند آدم که چه تعجبی دارد!

غرض این است که ما در کنار سفره اینها نشسته‌ایم، اینها به ما پَر و بال دادند. ما اینها را پذیرفتیم با جان. در و دیوار حرم اینها را می‌بوسیم، قبول داریم اینها را، اینها به ما گفتند شما می‌توانید پرواز کنید، چرا ما پرواز نکنیم؟ این علامه امینی شدن، علامه طباطبایی شدن، این وقف که نشد، چرا ما نشویم؟ پس می‌شود این کار را کرد. امیدواریم که ذات اقدس الهی همه را تأیید کند!

«و الحمد لله رب العالمین»